



وقتی حرف
زدن تبدیل به
راحت‌ترین کار
دنیا شده است
و از آن طرف،
بسیاری از
متفکران
واقعی جهان
نگران «آزادی
شنیدن»
مخاطب هستند
(با این همه
رسانه‌ها و
صنعت تبلیغات
و ابزارهایی که
مردم را مجبور
و وادار به
شنیدن و دیدن
می‌کنند!) بحث
کردن از آزادی
بیان - چه با
شریعت ایجابی
و چه بدون
آن وقت تلف
کردن است ...



می‌کوشید تا فقط آن روایت و تأویلی از دین را به‌عنوان دین رسمی بر جامعه چیره گرداند که برآورنده منافع و مصالح خویش و نیز عامل حفظ قدرتش می‌دانست. چنین بود که دیگر روایت‌ها و تأویل‌های دین از سوی حکومت و روحانیت وابسته به آن به‌عنوان بدعت و زندقه و حتی ارتداد طرد و سرکوب می‌شد. این سرکوب با خشونت هرچه بیشتری انجام می‌گرفت؛ زیرا در جامعه سنتی هر نیرویی در مخالفت با حکومت الزاماً پرچمی برمی‌افراشت که نشان دین و شریعت و ویژه‌ای متفاوت از دین و شریعت رسمی حکومت، بر آن نقش بسته بود. پس سرکوب دیگر روایت‌ها و تأویل‌های غیررسمی از سوی حکومت در واقع به معنای سرکوب مخالفان بود.»

در این قسمت اگر منظور حکومت‌های بعد از پیامبر(ص) و ماجرای غضب ولایت از «راسخون در علم» باشد... بازهم موافقیم! اصلاً اصل دعویان با مذاهب دیگر اهل تسنن همین است! درک دینی یک خلیفه عرق‌خواری (بسیاری از خلفا، به تصریح خود منابع تاریخی اهل سنت مجالس شراب‌خواری داشتند) که نمی‌تواند ملاک فهم آیات قرآن باشد! اصلاً تمام دستگاه‌های خلافت خودشان به دست خودشان نهاد علم را از نهاد حکومت جدا کرده‌اند! امیدواریم منظور همین باشد! چون حالا بناسط پای هگل هم به وسط کشیده شود، هگل شریعت ایجابی را چنین تعریف می‌کند: شریعت ایجابی در برابر ذات دین به معنای طبیعی کلمه قرار می‌گیرد و مقصود از آن به‌طور ضمنی این است که اگرچه دین به معنای طبیعی (= نظری) کلمه یکی بیش نیست، چون طبیعت بشر یگانه است، اما ممکن است شرایع مذهبی متعدد وجود داشته باشد. از همین تقابل پیداست که شریعت-ایجابی، مذهبی ضد طبیعی و فوق طبیعی است، دربردارنده مفاهیم و شناخت‌هایی وراء فهم و عقل و خواستار احساسات و اعمالی که منشأ آنها را می‌توان در وجود بشر به معنای طبیعی کلمه دانست. احساسات موردنظر در شریعت ایجابی، احساساتی هستند که فقط به زور یا تمهیدهایی ویژه می‌توان آنها را ایجاد کرد و اعمال موردنظر اعمالی هستند که تنها به فرمان و از روی

اطاعت می‌توان آنها را انجام داد بی‌آنکه هیچ‌گونه علاقه شخصی خاصی در این میان دخالت کند. (هگل، ویلهلم فردریک، استقرار شریعت در مذهب مسیح، ترجمه باقر پرهام. انتشارات آگاه، ۱۳۶۹).

شریعت ایجابی با مطلق انگاشتن فقط یک روایت و تأویل ویژه از پیام و کلام الهی، دین را به مجموعه‌ای از احکام خشک و جزمی و بدون ارتباط با اوضاع و احوال اجتماعی فرو می‌کاهد. این احکام نیز فقط ممکن است به آیین و مناسک تبدیل شوند تا قابل انتقال و پذیرش گردند و به عمل درآیند. از این رو، اگر دین در تأویل تحقق می‌یابد، تحقق شریعت ایجابی در آیین و مناسک است. دقیقاً همین آیین‌ها و مناسک آب‌شخور و تغذیه‌کننده تعصب ورزی در شریعت-ایجابی‌اند. تعصب به شریعت ایجابی، یعنی پایبندی تام و تمام به آیین‌ها و مناسک، در عمل به معنای فرمان برداری کورکورانه است. هر حقیقت نسبی فقط با تعصب یا پیروی کورکورانه، حقیقت مطلق پنداشته می‌شود. تعصب محال کردن دگراندیشی، دگرکرداری و دگربودگی است.

متعصب وقتی بتواند با زور و خشونت یکسان‌اندیشی، یکسان‌کرداری و یکسان‌بودگی را مستقر کند در واقع تک‌گویی را مستقر کرده است. با تعصب، کلام و پیام ادراک نمی‌شود؛ بلکه با رعب و تهدید القا، تجویز و ابلاغ می‌شود. تعصب تک‌گویی‌اثر تجویز‌پذیر و تلقین‌پذیر کردن شنونده‌اش است و تعصب شنونده، عامل تکلیف‌پذیر کردن خود است. شریعت ایجابی هرچند هم که به‌ظاهر بپذیرد دین‌های دیگری نیز وجود دارند اما به‌هیچ‌وجه نه اعتقادی به‌گفت‌وگو با پیروان دیگر دین‌ها دارد و نه اساساً توانمند مکالمه‌ای جز مشاخره است. شریعت ایجابی این بی‌اعتقادی و ناتوانی‌اش را با ادعای پایبندی به اصولگرایی و